

دستم را بگیر تا خوه جلنم!

رضا باقری شرف

۱. دست هم را گرفتیم و الان

روی ابرهائیم... چقدر گرمیم وقتی دست هم را می‌گیریم.

۲. با هم خندیدیم و فارغ از غصه‌های عالمیم... چقدر همه غم و غصه‌ها زود

فراموش‌مان می‌شود، وقتی با هم می‌خندیم!

۳. تلفن زنگ می‌خورد و با هم گپ می‌زنیم... ریز می‌خندد و دلم غنچ می‌رود... چقدر

خوب است که آدم یکی را داشته باشد تا با هم ریز بخندند و حرف‌های خصوصی بزنند!

*

۱. دست به هر جا می‌زنم داغ داغ است. این جا همه چیزش داغ است... تمام لحظه‌هایش

شعله می‌کشد و به جانم آتش می‌زند!

۲. اشک می‌ریزم و التماس می‌کنم؛ «خدایا یک مهلت کوچک بده تا جبران کنم!»... نه

خیر؛ انگار از این خبرها نیست!

۳. این جا همه‌اش حُرَم است و حمیم!

فریاد می‌کشم و می‌سوزم و تمام می‌شوم و... همه چیز از نو تکرار می‌شود چقدر

شکنتجه است لحظاتی که در تنهایی باید بسوزم و افسوس لحظاتی را بخورم که

از «دوست» فاصله می‌گرفتم...

دیدار

۱۹

ش ۱۱۸



این شماره:

ارتباط دختر و پسر

پرونده ویژه

